

## در باب اهمیت سوسیالیسم علمی و مارکسیسم برای طبقه کارگر

توضیح: مقاله ارسالی رفیق شاهرخ زمانی برای نشریه کارگر میلیتانت ارسال شده بود.

جریانات ضد سرمایه داری، پیش از مارکس، نیروهایی از طبقه کارگر و جنبش کارگری درباره تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی و مبارزه طبقاتی شروع به توضیح این وضع کردند. جیمز آبرایان، از جنبش چارتیست ها، در سال ۱۸۳۲ نوشت: «در همه جا ستمگران، سودجویان هستند و دولت نگهبان آن هاست و کارگران ستمدیدگان هستند.» لورنتس فون اشتاین در این باره می گوید: «وی پانزده سال پیش از آن که مانیفست حزب کمونیست نوشته شود، تئوری آشتی ناپذیری طبقاتی و مبارزه طبقاتی را ارائه داده است.» کارگران مهاجر آلمانی در لندن (مجمع تبعیدی ها، ۱۸۳۶-۱۸۳۴ و اتحادیه عدالت، ۱۸۳۹-۱۸۳۶) تشکیل دادند. یکی از رهبران سازمان اخیر ویلهلم وایتلینگ، که خیاط ماهری بود، در دو کتاب به تاریخ ۱۸۳۸ و ۱۸۴۲، طرح یک نظام کمونیستی را داد. مهم ترین سوسیالیست های تخیلی عبارت بودند از رابرت اوئن (۱۸۵۸-۱۷۷۱) در بریتانیای کبیر، کلود سن سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰)، شارل فوریه (۱۸۳۷-۱۷۷۲) و اتین کابه (۱۸۵۶-۱۷۸۸) در فرانسه. همچنین در دهه های پیش از بین الملل اول (۱۸۷۶-۱۸۶۴) چندین جریان مهم انحرافی از آن جمله: تردیونیویسم محض و خالص، بلانکیسم، پرودونیسیم، لاسالیسم، باکونینیسم پدیدار گشت که مارکسیسم در مقابله با آنان قوام گرفته و مستحکم شد.

تولد سوسیالیسم علمی: کارل مارکس متولد ۵ مه ۱۸۱۸ در تریر، منطقه راینلند پروس، و فردریک انگلس متولد ۲۸ سپتامبر ۱۸۲۰ در بادمین پروس در متن یک مبارزه فکری و علمی و عملی با عالی ترین نمایندگان علمی عصر یعنی فلسفه آلمان (هگل و فویرباخ و ...) سوسیالیسم فرانسه (سن سیمون و چارلز فوریه) و اقتصاد انگلستان (آدام اسمیت و دیوید ریکاردو) کمونیسم علمی را به عنوان تئوری انقلابی توضیح طبیعت، جامعه، و تفکر در جهت تغییر انقلابی جهان به وجود آوردند. مارکس در ژانویه ۱۸۴۵ پس از اخراج از فرانسه به بروکسل رفته و در سازمان های انقلابی مجمع دمکراتیک و انجمن عمومی کارگران شدیداً به فعالیت سیاسی پرداخت و در فوریه ۱۸۴۶ وی به همراه انگلس کمیته کمونیستی مکاتبه را در جهت فعالیت انقلابی کمونیستی سازمان دادند و در سال ۱۸۴۷ با ابقای اتحادیه عدالت که در اثر قیام بی نتیجه ۱۸۳۹ بلانکیست ها در پاریس متلاشی شده بود، اتحادیه کمونیست ها اولین سازمان جهانی کمونیستی که پانزده سال بعد انترناسیونال اول را تشکیل داد به وجود آوردند. اتحادیه کمونیست ها عمدتاً از کارگران و روشنفکران تبعیدی فرانسوی، آلمانی، سوئیسی، ایتالیایی و روس و غیره که در لندن، پاریس و بروکسل زندگی می کردند تشکیل شده بود و در سال ۱۸۴۷ از ۲۹ نوامبر تا ۸ دسامبر در کنگره دوم اساسنامه و در سراسر ماه دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه ۱۸۴۸ برنامه آن را مارکس و انگلس که بیانیه حزب کمونیست یا مانیفست کمونیست می گفتند، یعنی مهم ترین سند تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر منتشر شد. این برنامه شیوه ها و چگونگی مبارزه را جهت نابودی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم به آنان نشان داد. پیش از سال ۱۸۴۸ جنبش سوسیالیستی در مورد تحلیل سرمایه داری، شکل های سازمانی، شیوه های مبارزه و هدف نهایی سر در گم بود؛ این سوسیالیسم مخلوطی بود از پریمیونیویسم (یعنی ایده آل دانستن شیوه زندگی انسان های اولیه)، اتوپیانیسیم (خیال پردازی) آوانتوریسم (ماجراجویی) و اپورتونیسم (فرصت طلبی).

مانیفست حزب کمونیست به ایده آلیسم، جهل، التقاط گرایی در متن مبارزه انقلابی با رسیدن به کمونیسم علمی پایان داد. آن چنان که انگلس ۳۵ سال بعد بر سر مزار مارکس در خطابه معروف خود گفت «همان طوری که داروین قانون تحول در طبیعت ارگانیسم را کشف نمود، مارکس هم قانون تحول جامعه را در تاریخ بشریت کشف کرد» مارکسیسم یا کمونیسم علمی مرکب از فلسفه، اقتصاد و سوسیالیسم علمی اساساً علم قوانین حاکم بر رشد و تکامل طبیعت، جامعه و تفکر، علم انقلابی طبقه کارگر علیه ستم و استثمار و علم پیروزی سوسیالیسم و

علم مبانی جامعه کمونیستی در سطح جهانی می باشد. بعضی از ارکان اساسی مارکسیسم به قرار زیر می باشد:

۱) ماتریالیسم فلسفی: درک عینی ماده مستقل از ذهن. ماده ای در حال حرکت در زمان و مکان به عنوان توضیح مادی جهان در مبارزه با تصورات متافیزیکی فلاسفه ایده آلیست چون جورج بارکلی، دیوید هیوم، امانوئل کانت و گئورگ هگل که به نحوی به پذیرش مذهبی خلق جهان و اراده آن از خارج منتهی می شد به وجود آورده و مفهوم ماتریالیستی را به تمام رشته های اندیشه و عمل تعمیم داد و طبقه کارگر از اوام کهنسال و ارتجاعی به فلسفه، علم، دولت، مذهب، اقتصاد و اخلاقیات و هنر و غیره که چهارچوب اساسی ایدئولوژی سرمایه داری است نجات داد و به عنوان اسلحه ای برنده در مبارزه علیه سرمایه داری و ایجاد سوسیالیسم به کار گرفته می شود.

۲) دیالکتیک: مارکس و انگلس دیالکتیک به عنوان علم عام توضیح تکامل را از هگل که به گفته لنین تئوری معقولی است که از لحاظ محتوا و عمق جامع ترین و غنی ترین تئوری تکامل می باشد، اقتباس کردند و با حذف پوشش ایده آلیستی آن بر اساس ماتریالیستی تکامل دادند. انگلس می گوید: «از نظر فلسفه دیالکتیک هیچ چیز نهایی، مطلق و مقدس نیست، این فلسفه خصلت گذرای همه چیز و در هر چیز را نشان می دهد، هیچ چیز به جز پروسه بی وقفه شدن و بودن، پروسه صعود بی پایان از پایین به بالا در مقابل آن نمی تواند تاب بیاورد.»

۳) مفهوم ماتریالیستی تاریخ: مارکس و انگلس با کشف قوانین تکامل اجتماعی و تدوین عملی آن در جریان مبارزه اولین کسانی بودند که تاریخ نویسی را بر پایه ای علمی گذاشته و آن را از انبوه متافزیک، سوژکتیویسم (ذهن گرایی)، قهرمان پرستی، تعصب طبقاتی سطحی ویژه تاریخ نویسی بورژوازی، پاک ساختند و بر اساس ماتریالیستی بنیاد تکامل اجتماعی را تدوین و توضیح دادند. مارکس آن را این طور خلاصه می کند: «انسان ها برای تولید اجتماعی وارد مناسبات معینی با یکدیگر می گردند که اجتناب ناپذیر و مستقل از خواست آن ها است، این مناسبات تولیدی، با مرحله معینی از رشد و تکامل نیروهای مادی تولیدی آن ها مطابق است، مجموعه این مناسبات تولیدی، زیربنای اقتصادی- اساس واقعیت جامعه را تشکیل می دهد و روبناهای حقوقی و سیاسی که اشکال معینی از آگاهی اجتماعی با آن ها مطابقت می کند از این زیربنا ناشی می شود. شیوه تولید در زندگی مادی خصلت کلی پروسه اجتماعی، سیاسی و روحی را تعیین می کند- این شعور انسان ها نیست که هستی آن ها را تعیین می کند، بلکه بر عکس زندگی اجتماعی آن هاست که تعیین کننده شعورشان می باشد.» ماتریالیسم تاریخی به عنوان سلاح برنده طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری و ایجاد سوسیالیسم در درک پروسه های پیچیده اقتصادی-سیاسی شرایط موجود می باشد که قدرت شناخت و تغییر انقلابی را به وجود می آورد.

۴) مبارزه طبقاتی: این اصل یکی از پایه ای ترین اصول مارکسیستی می باشد که به قول مانیفست کمونیست تاریخ تمام جوامع موجود تا زمان حال تاریخ مبارزه طبقاتی است. لنین می گوید: «مارکسیسم سرنخی به دست ما می دهد که قادرمان می سازد در این پیچیدگی و هرج و مرج ظاهر سلطه قانون، یعنی تئوری مبارزه طبقاتی را پیدا کنیم.» مارکس در نامه به ژوزف ویدمایر در ۵ مارس ۱۸۵۲، می نویسد:

«تا جایی که به من بازمی گردد، امتیاز کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و مبارزه میان آن ها به من تعلق نمی گیرد. مدت ها پیش از من، مورخین بورژوا، توسعه تاریخی این مبارزه طبقاتی را توصیف کرده بودند، و اقتصاددان بورژوا، اقتصاد این طبقات را. آن چه من انجام دادم و جدید بود، اثبات این موارد می بود که:

۱- وجود طبقات، تنها با مراحل تاریخی معینی در توسعه تولید ارتباط دارد.

۲- مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پروتاریا منجر می شود.

۳- این دیکتاتوری، خود، گذار به سوی محو تمامی طبقات و به سوی یک جامعه بی طبقه را تشکیل می دهد.»

۵- نقش انقلابی طبقه کارگر: مارکس در تحلیل مبارزه طبقاتی که یکی از بزرگ ترین دستاوردهای او است، نقش انقلابی طبقه کارگر به عنوان نیروی اساسی تولید و تحول را کشف و اثبات نمود و روشن ساخت از میان طبقاتی که امروز رودر روی بورژوازی قرار گرفته اند تنها پرولتاریاست که نجاتش در نجات کل جامعه است. لنین می گوید: «عمده ترین موضوع آموزش مارکس روشن ساختن نقش تاریخی جهانشمول پرولتاریا به عنوان سازنده جامعه سوسیالیستی می باشد.»

۶- ارزش اضافی: مارکس در ادامه، و کشف و بسط قوانین تکامل اقتصادی سرمایه داری که توسط اقتصاددان بورژوازی آدم اسمیت، دیوید ریکاردو ناقص مانده بود، در کتاب بزرگ ۳ جلدی «سرمایه» به توضیح مسایلی جدید مانند انباشت سرمایه، علل بحران های دوره ای و تمرکز سرمایه پرداخت، اما بزرگترین کشف او این بود که تولید ارزش اضافی توسط کارگران و تملک آن توسط سرمایه داری را توضیح داد. این کار تمام پروسه استثمار سرمایه داری را عریان نموده و علل اقتصادی انقلاب کارگری را آشکار ساخت.

۷- نقش دولت: یکی از اساسی ترین ارکان مارکسیسم تحلیل مارکس و انگلس از دولت می باشد. بنابر این تحلیل دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است که از موقعی که اولین جامعه طبقاتی، یعنی برده داری به وجود آمده تولد یافته است؛ و در جامعه سرمایه داری دولت ابزار قهر بورژوازی است که با آن تسلیم به سلطه اش را به کارگران تحمیل می کند. مارکس و به خصوص انگلس تاریخ دولت را از زمان حاضر تا منشأ آن دنبال نموده و نشان دادند که با ظهور طبقات اجتماعی دولت شکل گرفته و همیشه به منافع طبقات حاکم خدمت می کند. به خصوص انگلس در اثر جاودانه خود «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، و در کتاب «آنتی دورینگ» خود نشان داد که «پرولتاریای پیروز سرانجام دولت را نابود نموده و آن را به موزه در آثار عتیقه خواهد فرستاد».

۸- استراتژی و تاکتیک؛ مبارزه طبقاتی:

اول) این که مسأله اساسی هر انقلابی مسأله کسب قدرت سیاسی است. و این مسأله بدون درهم شکستن دولت بورژوازی از طریق انقلاب قهرآمیز غیرممکن می باشد. مارکس گفت: «قهر قابله یا مامای هر جامعه است که آبیستن جامعه ای نوین می باشد».

دوم) طبقه کارگر به عنوان تنها نیروی اساسی نابود کننده جامعه طبقاتی برای برانداختن مالکیت خصوصی باید سازمان و یا حزب و خط مشی مشخص و مستقل طبقاتی داشته باشد.

سوم) بر اساس برنامه حداقل دمکراتیک خود دیگر اقلیت دمکرات علیه استبداد و اشکال ماقبل سرمایه داری، بدون آن که استقلال طبقاتی اش را از دست بدهد، تحت هژمونی و رهبری اش قرار دهد.

چهارم) از دوره مارکس- انگلس تا کمینترن، مارکسیسم و کمونیسم علمی و جنبش کارگری فراز و فرود ها و تجارب مثبت و منفی بسیاری را برای سازماندهی انقلاب کارگری و رسیدن به حاکمیت سوسیالیستی آنان اندوخته است که باید مورد استفاده قرار گیرد.

چگونگی تشکیل یابی کارگری مانند حزب سیاسی، شوراها، تعاونی ها، و ارتباط آن ها به عنوان ابزار سازماندهی اشکال مبارزاتی در جهت رسیدن به حاکمیت کارگری، چگونگی اشکال مبارزاتی از ساده ترین اعتصاب صنفی تا اعتصاب سیاسی و قیام ملی، و به کارگیری و به کارگیری این اشکال در شرایط جزر و مد انقلاب، تجارب منفی وضعیت حاکمیت کارگران تاکنون، اشکال سرکوب، سرکوب دشمن، اشکال سازماندهی مخفی، نیمه علنی و علنی، چگونگی ارتباط مبارزه مخفی با مبارزات انترناسیونالیستی اندوخته است که حتماً باید در دور جدید مبارزه به کار گرفته شود. آن چه مسلم است طبقه کارگر ایران به عنوان گردانی از ارتش جهانی کارگران بدون

تئوری انقلابی و مارکسیسم انقلابی به عنوان علم شناخت قوانین رشد و تکامل جامعه و علم رهبری انقلاب و حاکمیت کارگری راه به جایی نخواهد برد و دنباله روی جریانات بورژوازی خواهد بود، از این جهت این طبقه هنوز در اوایل راه است و باید تمامی محافل روشنگرانه سوسیالیستی در متن مبارزه طبقاتی و در جریان سازماندهی آن و ارتقای آگاهی طبقاتی و ترویج انقلابی در جهت رسیدن به یک حزب رزمنده انقلابی در اولویت قرار دهند.

شاهرخ زمانی

تاریخ: ۱۹ تیر ماه ۱۳۹۳